

# کتاب البرهان

## مقاله سوم، جلسه ۲۷

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۲۶/۱۱/۱۱ هجری قمری مقارن با ۱۳۸۴/۰۹/۲۳ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ، إِنَّهُ خَيْرٌ مُوَفَّقٍ وَمُعِينٌ»

به کتاب ما صفحه ۱۸۸ (بررسی می شود).

«وظهر أيضاً، أنَّ المحمول الأعم من موضوع العلم والعارض له لا مرساو، خارجان عن العلم جميعاً. وقد بان أيضاً، أنَّ البراهين المستعملة في علم ما، يجب أن تثبت عوارض ذاتية لموضوعه.»

بحث در حقیقت علم برهانی بود. مطالبی را در این زمینه فرمودند، فعلاً به نتیجه گیری می پردازند. یکی از نتایج بحث گذشته این است که در هیچ علمی ممکن نیست ما در مسائل علم مسئله ای نداریم که محمول آن مسئله اعم از موضوع علم باشد؛ همچنین ما در هیچ مسئله ای محمولی نداریم که عرض غریب برای موضوع علم باشد. مسائلی که محمولاتشان اعم از موضوع علم باشد یا عرض غریب برای موضوع علم باشد، از آن علم خارج و بیرون است.

مثلاً فرض کنید اگر ما در علم پزشکی مسئله ای داشتیم تحت این عنوان که تب موجود است؛ این مسئله، مسئله پزشکی نیست. چرا؟

چون محمول این مسئله اعم از موضوع علم پزشکی است. محمول این مسئله چیست؟ موجود. موضوع پزشکی چیست؟

بدن انسان. موجود اعم از بدن انسان است. تب موجود است، مسئله ای است فلسفی، مسئله پزشکی نیست.

«وظهر أيضاً»، حکم، حکم بخوانیم که مشکلی پیدا نشود. ظاهر شد از آنچه گذشت «أنَّ المحمول الأعم من موضوع العلم»، اینکه محمولی که اعم از موضوع علم است، «او العارض الغریب له»، یا محمولی که عارض

غریب موضوع علم است، عارض غریب در برابر عارض ذاتی است. «خارجان عن العلم جميعاً»، خارج است از علم هر دو، هم محمول اعم هم محمول غریب.

مطلب دیگر: «وقد بان أيضاً»، نکته دیگر که از گذشته بدست آمد، براهینی که در یک علم برهانی به کار می روند، باید هنرشان اثبات عوارض ذاتی برای موضوع علم باشند. شما در علوم برهانی مثل ریاضی، هندسه، تجربی،

پزشکی، براهین فراوانی دارید کار برهان هم «اثبات الاكبر للأصغر» است، حالا حرف ما این است، برهان در هر علمی باید عرض ذاتی را برای موضوع علم ثابت کند.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش پژوهان می فرماید)

استاد: نه، علم از عوارض ذاتی موضوع خود بحث می کند. در هر علمی، از عوارض ذاتیه موضوع همان علم بحث می شود. حالا حرف این است می گوئیم که در هر علم برهانی براهینی که برای اثبات مسئله وجود دارد، کار این براهین چیست؟

اینکه عرض ذاتی ای را برای موضوع علم بار کنند و ثابت نمایند چه بی واسطه چه با واسطه. یعنی اگر آن مسئله از مسائل اولیه علم باشد آن براهین بی واسطه این کار را می کند. اگر از مسائل غیر اولیه باشد، آن براهین با واسطه این کار را می کند.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش پژوهان می فرماید)

استاد: مسائل اولیه و غیر اولیه در فلسفه یکی دو بار تا به حال توضیح دادیم. مسائل اولیه یعنی مسائلی که موضوع مسئله با موضوع علم یکی است که این مسائل معمولاً ستون فقرات آن علم است، اسمش هم روی آن است مسائل اولیه است. مسائل غیر اولیه مسائلی است که موضوع علم با موضوع مسئله یکی نیست؛ یعنی موضوع علم اخص از موضوع مسئله است. مثال می زنیم که یک موقع من می گویم: «الوجود اصیل، الوجود بسیط»، این جزء چه

نوع مسائل فلسفه است؟

مسائل اولیه. یک موقع می‌گوییم: «الکیف إيمانفسانی أو مختص بکرم أو استعدادی»، این جزء چه نوع مسائلی است؟

مسائل غیر اولی، چون کیف با وجود بما هو وجود یکی نیست. کیف از اقسام عرض است که عرض از اقسام ماهیت است که ماهیت عارض بر وجود است، با واسطه به وجود می‌رسد.

«وقد بان ایضاً»، روشن شد نیز «ان البراهین المستعملة فی علم ما»، اینکه براهینی که استعمال می‌شود در هر علمی «یجب ان تثبت عوارض ذاتیة لموضوعه»، باید ثابت کند عوارض ذاتی را برای موضوعش، یعنی برای موضوع علم «اما بلا واسطه او مع الواسطه»، یا بدون واسطه اگر مسئله، مسئله اولی باشد، «ان کانت المسئلة من المسائل الاولیة»، یا با واسطه، «او مع الواسطه ان کانت غیرها»، اگر مسئله، مسئله اولیه نباشد.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: چون هر کجا موضوع مسئله اخص بود، خود این موضوع مسئله از محمولات موضوع علم است ولی با مقابلاتش. به صورت مفصله مرده است، یعنی در حقیقت قضیه حملیه مرده‌المحمول است، نگوییم مفصله؛ قضیه حملیه مرده‌المحمول است.

«وقد بان ایضاً»، نکته دیگر، این نکات خدا را شکر در فلسفه هم به گوش ما خورده است!

راحت‌تر است نسبت به بعضی از مباحث دیگر این کتاب.

یک بحثی دارند آقایان دانشمندان که تمایز علوم به چیست؟

بخصوص این بحث از وقتی پایش به علم اصول باز شد، غوغا شد. بعضی گفتند تمایز علوم به تمایز سنخه مسائل است. مسائل هر علمی یک سنخ از مسائل است، تمایز هر علمی هم نسبت به علم دیگر به تمایز سنخه مسائل است. این نظر، نظر مرحوم امام خمینی (رحمت الله علیه) است در کتاب تهذیب الاصول. بعضی گفتند تمایز علوم به تمایز اهداف و اغراض است. قول سوم این است که تمایز علوم به تمایز روش‌هاست، روش تحقیق است. این نظر از عبارات مرحوم شهید محمدباقر صدر قابل استفاده است. مرحوم شهید صدر طبق آنچه که ما از شاگردانشان شنیدیم گویا به دو گونه متدولوژی معتقد هستند به دو گونه روش‌شناسی: یک روش‌شناسی کلان، مثلاً علوم تجربی روش تحقیقشان استقرائی است. علوم عقلی روش تحقیقشان قیاسی است و هکذا. این متدولوژی از دانش‌هایی است که در غرب کلید خورد و آغاز شد، سود هم زیاد بردند غربی‌ها از این دانش. مرحوم شهید صدر معتقد است که هر علمی یک روش خاص دارد. بنده قم که مشرف بودم، برای همین مسئله خدمت شاگردان مرحوم شهید صدر رسیدم، محضر حضرت آیت الله سیدکاظم حائری که بهترین شاگرد مرحوم شهید صدر به حساب می‌آید، بحث هم مفصل انجام شد، به جایی هم نرسید. یعنی سخن شهید صدر در این زمینه سخن مبهمی است!

معلوم نیست حقیقت سخن چیست!

به هر حال، نظر مشهور در این زمینه از گذشته تاکنون این بوده که تمایز علوم به تمایز موضوعات است.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: روش‌شناسی خرد که هر علمی روش خاصی دارد، جدای از سایر علوم از همه علوم. هر علمی روش خاصی دارد جدای از همه علوم. این روش‌شناسی شهید صدر روشن‌شناسی خردش این است. عرض کردم که به جایی هم نرسید، ما نتوانستیم بفهمیم که ایشان چه می‌خواهند بگویند! مطلب ایشان مفهوم نیست. گاهی یک چیزی به ذهنشان رسیده ولی نشده پخته کنند و کامل کنند. گویا در حد یک پیشنهاد بود.

آنچه که مشهور است قدیماً و حدیثاً از گذشته تاکنون این است که تمایز علوم به تمایز موضوعات است. اگر هندسه با حساب دو علم هستند چون دو موضوع دارند. اگر شیمی با فیزیک دو علم هستند چون دو موضوع دارند.

متأخرین بخصوص اصولیین گمان کرده بودند که فلاسفه که چنین سخنی دارند، منطقیین که چنین سخنی دارند، صرف یک مطلب غیر برهانی است!

از میان متأخرین مرحوم علامه طباطبایی (اعلی الله مقامه) اثبات کردند، تأکید کردند بر اینکه سرّ این سخن منطقیین برهان است. یعنی منطقیین ضرورت برهان و ادارشان کرده که بگویند: «تمایز علوم به تمایز موضوعات است».

عبارت مرحوم علامه طباطبایی در حاشیه اسفار، جلد یک، صفحه ۳۰ عبارت مفصلی است که ما اگر بخواهیم بحثمان تکمیل بشود بالاخره باید این عبارت را بخوانیم و إن شاء الله می‌خوانیم. آغاز عبارت را من دو سطر بخوانم، می‌فرماید: «الاعتصار فی العلوم علی البحث عن الأعراض الذاتيّة، لایبتنی علی مجرد الاصطلاح والمواضعة»، اینکه باید اکتفا کرد در علوم برهانی بر بحث از اعراض ذاتی موضوع، این مبتنی بر صرف اصطلاح و وضع نیست. اعتبار نیست، «بل هو مما یوجب البحث البرهانی فی العلوم البرهانیة»<sup>۱</sup>، بلکه این چیزی است که آن را ایجاب می‌کند بحث برهانی در علوم برهانی. «علی ما بین فی کتاب البرهان من المنطق»، آن چنانکه در کتاب برهان از منطق این مطلب بیان شده است. خیلی زیبا مطلب را بیان کردند. مطلب که تمام شده، هشت تا نتیجه گرفتند. از این مطلب، هشت تا نتیجه گرفتند. نتیجه هشتمی اش این است: «وان ثامنهما ان تمايز العلوم بتمایز الموضوعات»، تمایز علوم به تمایز موضوعات است.

طبیعی است ارتباطات علوم گره می‌خورد به ارتباطات موضوعات، یعنی چه؟ یعنی اگر موضوع دو علم با هم متباین بودند این دو علم هم باهم متباین هستند. اگر موضوع یک علم اعم بود مصداقاً از موضوع علم دیگر، آن موضوع اعم علم اعم می‌سازد، آن موضوع اخص علم اخص می‌سازد. قهراً علم اعم را علم کلی می‌نامیم، علم عالی می‌نامیم، علم اشرف می‌نامیم. علم اخص را علم جزئی می‌نامیم، علم سافل می‌نامیم، علم اخص با سین می‌نامیم. پزشکی نسبت به فلسفه اخص است، جزئی است، سافل است و اخص با سین. فلسفه نسبت به پزشکی علم اعم است، علم عالی است و علم کلی است. ما حالا اگر موضوعات را باهم سنجدیم، قهراً می‌رسیم به یک موضوعی که اعم الموضوعات است. علمی که از آن موضوع بحث می‌کند می‌شود اعم العلوم. چه علمی است؟ علم فلسفه است.

«وقد بان ايضاً»، روشن شد که «ان تمايز العلوم بتمایز الموضوعات»، اینکه تمایز علوم به تمایز موضوعات است «ای ان النسبة بين العلوم بنسبة ما بين الموضوعات»، یعنی نسبت بین علوم به نسبت آن چیزی است که بین موضوعات است. «و یسمى العلم اذا کان اعم کلياً و عالیاً و اشرف»، علم اگر اعم باشد، کلی عالی اشرف نامیده می‌شود. «والاخص جزئياً و سافلاً و اخص»، آنکه اخص است. (استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: البته یک اختلافی است که حالا فلسفه اعم العلوم است یا عرفان؟ این بحث در جای خودش طرح دارد. عرفا معتقدند که علم عرفان اعم از علم فلسفه است، چون عرفان بحث می‌کند از لا بشرط مقسمی، فلسفه بحث می‌کند از لا بشرط قسمی؛ یعنی فلسفه بحث می‌کند از وجود بشرط لا، یعنی وجود به شرط «ان لا یتخصص طبیعیاً و لا ریاضیاً و لا خلقیاً و لا منطقیاً»، اما عرفان بحث می‌کند از الوجود، نه وجود بشرط لا. ولی در جای خودش بحث کردیم و ثابت کردیم که این حرف درست نیست. عرفان هم موضوعش زیر مجموعه فلسفه است. یعنی گرچه موضوع فلسفه با موضوع عرفان که سنجدیم می‌شود به ظاهر موضوع عرفان اعم است؛ اما دقت که می‌کنیم، می‌بینیم موضوع عرفان را هم باید فلسفه عرفان اثبات بکند. فلسفه از هست و نیست صحبت می‌کند، آنکه باید متکفل بشود که آیا ما «الهست»، یعنی الوجود با لا بشرط مقسمی داریم یا نداریم؟

این در جای خودش ما در حاشیه بر تمهید القواعد بنده حاشیه‌ای به عربی دارم بر کتاب، آنجا تحقیق کردیم هم در درس‌ها کم و بیش عرض کردیم. پس علم را اگر اعم باشد کلی و عالی و اشرف می‌نامیم و اگر اخص باشد جزئی و سافل و اخص می‌نامیم با سین.

«وقد بان ايضاً»، روشن شد «ان العلوم یجب ان تنتهی الی علم اعم»، علوم باید منتهی بشود به یک علم اعمی، چرا؟ چون بالاخره ما در نسبت‌سنجی موضوعات باید به یک موضوعی برسیم که اعم الموضوعات است، چون نمی‌شود چرا؟

ما نمی‌توانیم در مفاهیم عام به «لا الی نهیة» پیش برویم، چرا؟

چون اگر بخواهیم در مفاهیم «لا الی نهیة»، پیش برویم باید هیچ مفهوم اخصی برای ما قابل تصور نباشد. من اگر بخواهم هر مفهومی بسته به مفهومی دیگر باشد، حالا شما فرض کنید در مفاهیم حتی ماهوی، ما می‌گفتیم که حیوان زیر مجموعه چیست؟

نامی. نامی زیر مجموعه چیست؟  
جسم. جسم زیر مجموعه چیست؟

جوهر. حالا همین جور برود «الالی نهایی»، من هیچ موقع مفهوم حیوان را نمی فهمم!  
چون برای من غیر متناهی قابل تصور نیست. پس باید برسم به یک مفهوم اعم که دیگر بالاتر از آن مفهومی نیست.

می فرماید: «وقد بان ایضاً ان العلوم یجب ان تنتهی»، علم اعمی که بحث می کند «ببحث عن اعم الاشياء وهو العلم الالهی»، و آن علم فلسفه است که «الباحث عن احوال الموجود من حیث هو موجود و غیره تحت»، غیر این علم هر چه که باشد تحت اوست.

«وقد بان من هذا، ان جمیع العلوم»، نکته دیگر: در فلسفه ما هر چه برهان اقامه می کنیم، براهین ما مشروط نیست شرطیه نیست. اما در سایر علوم جزئی همه براهین ما شرطی است. چرا؟  
واضح است. چون مبادی برهان را باید در علم دیگری ثابت کنیم. پس در این علم به صورت شرطی بیان می شود. شما در منطقه چه می گوید؟

می گوید: شکل ثانی ارجاع می شود به شکل اول. معنی این جمله چیست؟  
اگر شکل ثانی باشد، اگر شکل اولی باشد، شکل ثانی به شکل اول ارجاع می شود. حالا بخواهید بگویید اگر شکل ثانی باشد، اگر قضیه ای باشد، قضیه را باید با فلسفه ثابت کنیم، انواع قضایا را باید او اثبات کند. پس یک آگری در ضمن کار هست. اگر گفته می شود شکل ثانی به شکل اول ارجاع بشود، اگرها در آن نهفته است. پزشکی اش هم همین است، ریاضی اش هم همین است. شما راجع به عدد، این همه بحث می کنید در ریاضیات. همیشه در کنار این بحث ها یک اگر عددی باشد وجود دارد. اگر عددی باشد را تا کجا باید بحث کنید؟  
در علم فلسفه. بحث از هست و نیست که چه هست و چه نیست، این را فیلسوف به عهده دارد.  
همچنین در مبادی، حالا بعد می رسیم ان شاء الله در براهین هیچ برهانی بدون استثنا نیست. هر برهانی لا اقل گره می خورد به اولی الاوائل؛ لذا همراه با استثنا است.

«وقد بان من هذا»، از همین جا روشن شد اینکه «ان جمیع العلوم الجزئیة»، همه علوم جزئی «انما تقیم بالحقیقة براهین شرطیة»، این است و جز این نیست، اقامه می کند در حقیقت براهین را که این براهین شرطی است.  
«لأنها علی تقدیر وجود المبادی و صدقها»، زیرا این براهین بر فرض وجود مبادی و صدق مبادی است. بر فرض این است که قضیه ای هست.

«ثرا قول:»، این بحث تا این جا پایان یافت.

آمدیم می خواهیم بحث مبادی را آغاز کنیم. چقدر مرحوم علامه طباطبایی زیبا می نویسد!

بحث که به مبادی کشید حالا «ثرا قول»، بحث درباره مبادی است.  
(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش پژوهان می فرماید)

استاد: من یک نکته ای را این جا بنویسم. آمدیم به سراغ مبادی، خاستگاه مبادی کجاست؟، چه می شود که در هر علمی ما نیاز به مبادی داریم؟

خاستگاه مبادی این است که همه قضایای علمی، یعنی قضایایی که در علمی مطرح است، همه قضایا بدیهی نیست. این اولاً.

ثانیاً: همه قضایای نظری یک علم، به توسط سایر قضایای آن علم قابل تبیین و اثبات نیست. یعنی چه؟  
یعنی چه بسا قضیه ای در یک علم اثبات و تبیینش به قضیه ای گره می خورد که آن قضیه، از این علم نیست. داخل در علم دیگری است، علمی برتر و علمی بالاتر.

آن قضیه دیگر که مربوط به علم دیگر است، می شود از مبادی تصدیقیه این علم، این در ناحیه تصدیقات. در ناحیه تصورات: یعنی حدود - آن حرف قبل در ارتباط با حجت بود، این حرف بعد در ارتباط با معرف است - همه حدود با مفاهیم داخلی یک علم قابل تعریف نیست. چه بسا مفهومی برای تعریفش نیازمند به مفاهیمی است که در علم دیگری مطرح است. آن مفاهیم دیگر می شود مبادی تصویریه این علم. خاستگاه مبادی تصویریه و تصدیقیه روشن شد. سر اینکه ما مبادی تصویریه داریم، مبادی تصدیقیه داریم، کاملاً معلوم شد.

از همین جاست که می رسیم به آن مطلبی که منطقیین دارند. منطقیین می گفتند: «اجزاء العلوم ثلاثة»، اجزاء علوم سه تا هستند: موضوعات هستند، مسائل هستند که مسائل همان محمولات هستند و مبادی. به تعبیر آقای

حسن‌زاده: اجزاء علوم نزد عاقل - موضوع و مبادی و مسائل. اگر من بخواهم این بحث را یک مقدار بازتر کنم، یک علم تشکیل شده است از تعدادی گزاره. آیا غیر این است؟

الآن ما در پزشکی که می‌گوییم یک علم است، غیر از تعدادی قضایا و گزاره‌ها داریم، در ریاضی‌اش همین است، در هندسه‌اش همین است. یک علم تشکیل شده است از تعدادی گزاره. هر گزاره‌ای لااقل نهادی دارد، هر قضیه‌ای مبتدایی دارد و خبری.

آمدند چه گفتند؟

گفتند اجزای علوم سه تا است: یکی موضوعات است که در این جا مراد موضوع علم است یا موضوع مسئله، هر دو درست است، چه موضوع علم مراد باشد چه موضوع مسئله، چرا؟

چون موضوعات مسائل ارتباط تنگاتنگی، نوعی عینیت با موضوع علم دارد؛ لذا گاهی منطقیین تعبیر می‌کنند به موضوع علم، گاهی تعبیر می‌کنند به موضوعات، فرقی نمی‌کند. این یک.

دوم: محمولات هستند که این محمولات در حقیقت مسائل هستند. گرچه مسئله مجموع موضوع و محمول است، دقت بشود!

گرچه مسئله مجموع موضوع و محمول است، اما موضوعات همان موضوع علم هستند، پس عملاً مسائل علم می‌شوند محمولات. همین جا من نکته‌ای را عرض کنم، موضوع یک مسئله ممکن است در این مسئله موضوع است اما در مسئله قبل چه بود؟

محمول بود. ما به اعتبار اینکه در مسئله قبل محمول بوده به او مسئله علم می‌گوییم. به اعتبار محمول بودنش در مسئله قبل، به آن محمول می‌گوییم.

سوم: مبادی است. مبادی یعنی پشتوانه‌های استدلال، پشتوانه‌های تعریف. مبادی یک علم مسائل علم دیگر است، همیشه این چنین است. مبادی یک علم مسائل دیگر است. منتها آن علم دیگر حتماً باید علمی اعلی باشد. (استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: عبارت را ببینید «ثراقول:»، سپس می‌گویم. چون در سطر قبل داشتیم «علی تقدیر وجود المبادی و صدقها»، بحث را گره می‌زنند به مبادی بلافاصله. سپس می‌گویم: «حيث ان كل مسألة علمية لا يجب ان تكون ضرورية»، چون هر مسئله علمی لازم نیست اینکه ضروری باشد. اکثر مسائل علم نظری است و از آن طرف «و كذلك كل مسألة نظرية لا يمكن ان تبين من قضية سابقة عليها متوسطة من نفس العلم»، هر مسئله نظری هم ممکن نیست اینکه تبیین شود از یک قضیه پیشین بر او که متوسط قرار بگیرد برای اثبات، اما از خود آن علم باشد. «بل ربما يثبت»، کتاب غلط است، «بل ربما يثبت بقضية اخرى موضوعها خارج عن موضوع العلم»، بلکه چه بسا تبیین می‌شود یک مسئله نظری به یک قضیه دیگری که موضوع آن قضیه خارج از موضوع این علم است. اگر موضوعش خارج از موضوع این علم بود، خود آن قضیه هم می‌شود خارج از این علم؛ قهراً می‌شود مسئله یک علم دیگری. حالا اینکه می‌گوییم خارج است «اما اعم، او مساومعه»، یا اعم از موضوع علم است یا مساوی با موضوع علم است ولی به هر حال در علم دیگری بحث می‌شود.

«و كذلك القول في الحد»، آنچه که گفتیم در ارتباط با حجت بود، در ارتباط با معرف و حد هم همین است؛ یعنی اینگونه نیست که همه مفاهیم کاربرد دار در یک علم ضروری باشد، بعضی از آن‌ها نظری است. حالا که نظری است، اینگونه نیست که برای تبیین آن فقط بشود از مفاهیم داخلی یک علم استفاده کرد. گاهی باید برویم از مفاهیم یک علم استفاده کنیم.

«فبعض العلوم يحتاج الى تصورات وتصديقات خارجة عن نفسه»، پس بعضی از علوم احتیاج دارد به تصورات و

تصدیقاتی خارج از خودش. اگر به جای «بعض العلوم»، می‌گفت: «فاكثر العلوم»، بهتر بود، چرا؟ چون تنها علمی که نیازمند به بیرون خود نیست، چه علمی نیست؟

فلسفه است.

«وتسمى المبادى التصورية والتصديقية»، این‌ها را می‌گویند مبادی تصویری و تصدیقی.

«وقد بان من ذلك وما مر»، از همین حرف‌هایی که در اینجا زدیم و از آنچه که در گذشته گفتیم روشن شد، «معنى ما ذكره»، معنای آنچه که ذکر کردند و گفته‌اند: «ان اجزاء العلوم ثلاثة»، اجزای علوم سه تا است:

«الموضوعات، والمسائل»، که مسائل همان «وهی المحمولات المثبة»، محمولاتی هستند که با حد وسطها می‌شوند، «والمبادئ».

البته می‌رسیم که گاهی مسئله علم را به مجموع موضوعات و محمولات گفتند. گاهی فقط بر محمولات اطلاق کردند، گاهی بر مجموعه این دو؛ فرقی هم نمی‌کند.

«ثران المبادئ»، حالا سؤالی که خانم کردند. «ثران المبادئ اما بینه بنفسها و اما نظریة»، مبادی دو دسته هستند، دسته اول آن مبادی‌ای است که بدیهی ذاتی است. این‌ها را می‌گوییم علوم متعارفه، تعدادشان هم اندک است. عمدتاً هم در فلسفه بحث می‌شود. اولین مبدأ متعارف اولین علم متعارف، اصل امتناع تناقض است که «ان السلب والایجاب لایصدقان ولا یکذبان معاً»، سلب و ایجاب باهم صادق نیستند، با هم کاذب نیستند. چرا این از همه قدیمی‌تر است؟

چون هر گزاره نظری به او محتاج است و چون چنین است، در هیچ برهانی هم ذکر نمی‌شود. شما ببینید برهانی ذکر نمی‌کنیم که به این‌جا برسیم که خوب، اجتماع نقیضین محال است. به آن‌جا که برسیم ذکر نمی‌کنیم، چون معلوم است هر برهانی است مبتنی بر چه چیزی؟

بر پذیرش اصل امتناع تناقض. چه اینکه در براهین، شکل هم ذکر نمی‌شود. من که دارم با یک نفر استدلال می‌کنم، احتجاج می‌کنم، مرتب دارم برهان اقامه می‌کنم. ما امروز صبح، دو ساعت رفتیم برای سوالات دینی، پرسش و پاسخ بود، عمدتاً استدلال و مطلب بود، نمی‌گوییم که به شکل ثالث این چنین است، به شکل ثانی این چنین است! شکل قالب است، قالب را دیگر ذکر نمی‌کنند، چون هر شکلی قالب دارد. ما هیچ برهان بی‌قالب نداریم و گرنه برهان نیست. چون هر برهانی، هر قضیه نظری نیاز به اصل امتناع تناقض دارد، لذا ذکر نمی‌شود.

این را می‌گوییم علوم متعارفه. پس علوم متعارفه آن مبادی‌ای است که بین بدیهی است و از همه اولی‌تر و قدیمی‌تر اصل امتناع تناقض است. آمدیم سراغ قسم دوم، قسم دوم مبادی است که مبادی نظری است. به مبادی نظری می‌رسیم.

«ثران المبادئ اما بینه بنفسها»، سپس به درستی که مبادی یا بین است به ذات خود «و اما نظریة»، و یا بدیهی است؛ یعنی یا بدیهی است یا نظری. «والمبادئ البینه»، مبادی بینه و بدیهیه، «تسمى علوماً متعارفة»، علوم متعارفه نامیده می‌شود. «واقدم الجميع»، قدیمی‌تر از همه علوم متعارفه، «هو قولنا:»، این گفتار ماست: «ان السلب والایجاب لایصدقان معاً ولا یکذبان معاً»، سلب و ایجاب باهم صدق نمی‌کنند، باهم هم کذب ندارند. رفعشان نشاید، جمعشان هم نشاید.

یک مطلبی را بهمینار در تحصیل دارد، قبلاً هم عرض کردیم برای شما، تکرار است. حضرت استاد جوادی خیلی به این مطلب اعتنا داشتند که بهمینار در تحصیل می‌گوید: «فی المثل»، حکم اصل امتناع تناقض در عالم اندیشه مثل حکم خدای متعال است در عالم تکوین. چطور خدا را برداریم هیچ چیزی نیست؟ موجودات در پرتو خدا هستند. اگر اصل امتناع تناقض را هم از اندیشه بشری برگیریم سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. چرا این «اقدم الجميع» است؟

«لرجوع کل نظری و ضروری الیه»، به خاطر اینکه هر نظری و ضروری به این راجع است. «ولذلک لایذکر صریحاً فی برهان»، به همین خاطر است که چون در هر قضیه نظری و ضروری وجود دارد، صریحاً در برهانی ذکر نمی‌شود. زیر این کلمه «و ضروری»، باید خط بکشید، خیلی عبارت دقیق بود! عبارت چه بود؟

«لرجوع کل نظری و ضروری»، لذا به آن می‌گویند: «اولی الاوائل»، چون ضروریات هم پایشان روی این است. ما یک ضروری بیشتر در حقیقت نداریم، یک ضروری بالذات و او همین است. و لذا «لایذکر صریحاً فی برهان»، به همین جهت است که صریحاً در هیچ برهانی ذکر نمی‌شود.

«کما ان شکل القیاس لایذکر صریحاً الا فی مخاطبة معاند»، چه اینکه شکل قیاس صریحاً هیچ موقع ذکر نمی‌شود مگر در سخن گفتن با یک معاندی. به معاند می‌گوییم که دارم شکل اول می‌گویم که الف ب است، ب جیم است، پس الف جیم است. و گرنه شکل را بیان نمی‌کنند.

«وقد بان من ذلك»، احسنت، عجب مطلبی!

می‌گویند بنا بر اینکه همه قضایای نظری به اصل امتناع تناقض وابسته است، پس ما برهان بدون استثنا نداریم. چرا برهان بدون استثنا نداریم؟

چون هر برهانی بالاخره باید به این جا طی بشود «لكن التالي باطل فالمقدم مثله». یعنی باید به این جا برسیم که اگر چنین باشد اجتماع نقیضین است یا اگر چنین باشد ارتفاع نقیضین است، اگر می‌خواهیم. پس هر برهانی در متن ذات خود لااقل این را دارد. لذا برهان بدون استثنا نداریم.

«وقد بان من ذلك ان شيئاً من البراهين لا يتم من غير استثناء»، هیچ یک از براهین بدون یک قیاس استثنایی تمام نمی‌شود، «وهو القياس المشتمل على اول الاوائل»، و آن قیاسی است که مشتمل است بر اول الاوائل که همان اصل امتناع تناقض باشد.

«واما المبادئ النظرية فتبين في موضع آخر»، آمدیم سراغ قسم دوم از مبادی یعنی مبادی نظری. مبادی نظری مسائل علم دیگر است که در این علم، مسلم فرض شده است. دو صورت هم بیشتر ندارد؛ یا متعلم و یادگیرنده به خاطر اعتماد به نویسنده کتاب یا معلم می‌پذیرد مطلب را. به این گونه از مبادی می‌گوییم اصول موضوعه. من معلم به شما می‌گویم که این جا این را بپذیرید تا برسیم در علم خودش بحث کنیم، این می‌شود اصل موضوعی. اگر نه، متعلم بدگمان به استاد و نویسنده است، استنکار دارد، قبول ندارد، این را مصادرات می‌گوییم. پس مصادرات و اصول موضوعه حقیقتشان یکی است، مبادی نظری هر علم است. مبادی نظری هر علمی را می‌گوییم مصادرات یا اصول موضوعه؛ متها اگر شنونده با انکار برخورد کند، می‌شود مصادره و اگر با قبول برخورد کند، می‌شود اصل موضوعی.

حالا چرا به آن می‌گویند مصادره یا اصل موضوعی؟

بعداً می‌رسیم. «واما المبادئ النظرية فتبين في موضع آخر، ای علم آخر»، و اما مبادی نظری پس تبیین می‌شود در موضع دیگری یعنی علم دیگری. «وانما توضع»، یک مقدار عبارت ضمیرهایش را دقت کنید!

«وانما توضع في العلم الذي هي مبادله وضعاً على سبيل التسليم»، و این است و جز این نیست، قرار می‌گیرد، وضع می‌شود این مبادی در علمی که آن علم این مبادی مبادی او هستند، در علمی که آن علم، این مبادی مبادی او هستند یعنی در همین علمی که الآن قرار دارند، مسئله فلسفی است در علم ریاضی قرار گرفته است. مسئله فلسفی است در علم پزشکی قرار گرفته است. این در علم پزشکی همین علمی که آن مبادی، مبادی این علم هستند، «وانما توضع»، آن مبادی در این علم پزشکی که این مبادی، مبادی هستند برای این علم پزشکی. «وضعاً»، وضع می‌شود، وضع شدنی. «على سبيل التسليم»، از باب اینکه طرف مقابل تسلیماً پذیرفته است.

حالا «فان كان استعماله مع استنكار مع المتعلم»، اگر به کار گرفتن این مبدأ با استنکاری از متعلم باشد، «سمیت «مصادرات»»، نامیده می‌شود مصادرات. علی القاعده باید «استعمالها» باشد که به همان مبادی بخورد. استعمالها بهتر است. پس اگر با استعمال و به کار بردن این مبادی باشد همراه با استنکار از متعلم، مصادرات نامیده می‌شود. «والاف «اصولاً موضوعة»»، و گرنه به آن اصول موضوعه می‌گویند. «هذا»، یعنی «خذهذا».

«واما ذلك»، یا «واما ذلك»، هر دو درست است اما علت این مطلب که چرا آن را می‌گوییم مصادرات و این را می‌گوییم اصول موضوعه؟

این را بعداً إن شاء الله خواهیم گفت، «فسيجيء».

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: بله، اصلاً مسئله یک علم دیگری است. این جا ما مطلب را گرفتیم. حالا بعد إن شاء الله می‌رسیم، حتی در علم اعلی گاهی اوقات ما مبادی داریم از علم ادنی. لمیت را اثبات نمی‌کند ولی به عنوان مبدأ در نظر گرفته می‌شود.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: نه، اسم دیگر اصول موضوعه را نگفتیم.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)  
 استاد: آن هم همین است روش رئالیسم هم همین را می‌گوید، علوم متعارفه یا مبادی متعارفه یا اصول متعارفه اصولی است که بدیهی است، در همه علم‌ها کاربرد دارد. اصول موضوعه اصولی است که این‌ها بدیهی نیست، نظری است، خود مسئله علم دیگر است، این‌جا الآن به عنوان یک اصل مسلم ما قبولش کردیم. حالا اگر متعلم پذیرفته، می‌شود اصل موضوعی. اگر نپذیرفته، به آن می‌گویند مصادرات. حقیقتش هم یکی است، حقیقتش دو تا نیست.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)  
 استاد: همه چیز به وسیله اصول متعارف ثابت می‌شود. الآن ثابت کردیم که «لرجوع»، گفتیم که زیرش را خط بکشید. «لرجوع کل نظری و ضروری الیه»، شما معنا ندارد که اصل امتناع تناقض نداشته باشید و بتوانید یک قضیه نظری را اثبات کنید؛ اصلاً بی‌معناست. پس همان اصول موضوعه این‌جا الآن اصل موضوعی است؛ در علم خودش مسئله آن علم است. مسئله هر علمی باید به اصول متعارفه ثابت بشود.

«ونعودالی تفصیل اجزاء العلوم فنقول:»، ما برگردیم به تفصیل اجزاء علوم و چنین بگوییم که «کما ذکرنا»، این‌جا می‌گوید: «فنقول کما ذکرنا»، آمدند سراغ مطالبی که منطقیین دارند. این مطلب تکراری است، این مطلبی که این‌جا داریم عرض می‌کنیم تکراری است. مطلب چیست؟ عرض کردیم موضوع مسئله یا عین موضوع علم است یا خاص است. سؤال می‌کنم از شما: اگر اخص باشد در چه صورتی می‌تواند موضوع مسئله قرار بگیرد؟ در صورتی که با مقابلاتش عرض ذاتی موضوع علم باشد، یک کلمه!

موضوع یک مسئله‌ای فرض کنید، مثلاً عرض می‌کنم شما این‌جوری فرض کنید «الجواهر علی خمسة اقسام»، این یک مسئله فلسفی است. جوهر اخص از موجود است، اخص نیست؟ در صورتی این جوهر می‌تواند موضوع مسئله فلسفی باشد که با عرض که مقابلش است بشوند عرض ذاتی موجود «بما هو موجود»، درست هم هست. «ونعودالی تفصیل اجزاء العلوم فنقول: کما ذکرنا، ان موضوعات المسائل اما ان تکون عین موضوع العلم»، موضوعات مسائل یا عین موضوع علم است، به این نوع از مسائل می‌گفتیم چه مسائلی است؟ مسائل اولیه.

«او عارضاً ذاتیاً»، یا عارض ذاتی موضوع علم است، ولو با واسطه. «او نوعاً»، یا نوع اوست، «او جزئاً»، بما ائّه جزء»، از آن جهت که جزء اوست، جزء از آن جهت که جزء است، نوع از آن جهت که نوع اوست.  
 «فما کان مساویاً معه فهو ان کان اخص فهو بنفسه عارض ذاتی»، پس آنچه که مساوی با موضوع علم باشد این‌که مساوی، همان است که در اول این فصل گفتیم، اسمش را عرض ذاتی گذاشتیم، این را می‌خواهیم بگوییم. ذاتی بودن است.

پس اگر مساوی باشد، «فما کان مساویاً معه فهو»، اگر این موضوع مسئله ما مساوی با موضوع علم باشد، «فهو»، یعنی و هو المطلوب. اینکه هیچ، گیری نداریم. اگر موضوع مسئله چه باشد؟ مساوی با موضوع علم باشد، این همان مطلوب ماست، گیری نداریم، هیچ مشکلی نداریم. اگر اخص باشد باید فکرش بکنیم، فکرش هم معلوم است. اگر اخص است، خودش به تنهایی عارض ذاتی موضوع علم نیست، با مقابلاتش عرض ذاتی موضوع علم است.

«و ان کان اخص»، اما اگر اخص باشد، «فهو بنفسه عارض ذاتی لخصه من الموضوع»، قهراً این موضوع مسئله که اخص از موضوع علم است، خودش عارض ذاتی برای یک بخشی از موضوع است. پس چه شد؟

مشکل پیدا کردیم. می‌گوید: «و حیث کان من الواجب المساواة لیكون ذاتياً»، چون واجب است مساوات تا بخواهد ذاتی بشود «فلا بد من عوارض ذاتیة للخصص الاخری»، پس باید یک عوارض ذاتیه ما برای حصه‌های دیگر داشته باشیم، «حتی یکون المراد بین الجميع ذاتياً لنفس الموضوع»، تا آنچه که مراد بین همه است ذاتی باشد برای خود موضوع علم.



این را در جلسه گذشته برای شما کشیدم. شما الآن می‌گویید مثلاً فرض کنید عرض ۹ قسم است، جوهر ۵ قسم است، اگر شما گفتید: «العرض علی تسعة أقسام»، این یک مسئله فلسفی هست یا نه؟ بله. اما عرض به تنهایی عرض ذاتی موجود بما هو موجود نیست. چرا؟ چون مساوی با موجود بما هو موجود نیست. پس عرض باید محمولاتش با جوهر و محمولاتش در نظر گرفته بشود که مجموع این‌ها بشود عرض ذاتی برای موضوع بما هو موضوع.

این نکته را فقط من اشاره می‌کنم. باید تفصیلش را بعداً اگر شد بررسی بکنیم. در عرض ذاتی علامه مساوات را شرط می‌داند. دیگران در عرض ذاتی عروض بدون واسطه را شرط می‌دانند. مرحوم آقای طباطبایی چون مساوات را شرط می‌داند لذا تأکید دارد بر این مطلب، می‌گوید موضوعات مسائل که می‌دانید همه موضوعات مسائل خودشان جزء محمولات موضوع علم هستند، با واسطه یا بدون واسطه. می‌گوید که بنابراین، موضوعات مسائل باید اگر مساوی نیستند با مقابلاتشان مساوی باشند، چرا؟ تا ذاتی بودن و عرض ذاتی بودن درست بشود.

می‌فرماید: «وحيث كان من الواجب المساواة ليكون ذاتياً»، چون واجب است مساوات برای اینکه عرض، عرض ذاتی باشد «فلا بد من عوارض ذاتياً لخصبة اخرى»، پس حتماً نیاز به عوارض ذاتی داریم برای حصه‌های دیگر. «حتى يكون المراد بين الجميع ذاتياً لنفس الموضوع»، تا آنکه مراد است بین همه، او بشود ذاتی برای نفس موضوع. طبیعی است که این بعدی‌اش اصلاً احتیاجی به گفتن نداشت.

«وقد بان من هيمننا»، از این جا روشن شد، «انه في مثل ذلك لا بد من قسمة للموضوع»، در اینگونه از موارد حتماً باید ما موضوع علم را چه کنیم؟ تقسیم کنیم. لذا اکثر مسائل می‌شود مسائل تقسیمی. مسائل اولیه در هر علمی کم است، اکثر می‌شود مسائل تقسیمی.

«وفي الجميع»، در همه، یعنی چه در همه؟

یعنی «من العارض»، این العارض یعنی عارض ذاتی. «والنوع والجزء»، در همه این‌ها «لا بد من محمول»، در همه این‌ها ما محمولی می‌خواهیم که «لا يستغنى عند تصور موضوعه عن تصور الموضوع الاول»، بی‌نیاز نباشیم در هنگام تصور موضوعش از تصور موضوع اول. یعنی موضوع محمول ما باید موضوع اول در آن حضور داشته باشد؟ چرا؟

چون ما عرض ذاتی را این جوری تفسیر کردیم. اگر یادتان باشد برای عرض ذاتی، سه تا جمله من روی تخته نوشتیم دیروز. نمی‌شود ما عرض ذاتی چیزی را در نظر بگیریم، اما نه موضوع در حد او أخذ شده باشد نه او در حد موضوع أخذ شده باشد، نه!

عرض ذاتی آن است که اصلاً بدون تصور موضوعش قابل تصور نیست.

پس هر کدام از این‌ها را که ما در نظر بگیریم، عارض ذاتی، نوع، جزء، فرقی نمی‌کند محمولش باید به گونه‌ای باشد که تصور موضوع او از تصور موضوع اول - مراد از موضوع اول هم همان موضوع علم است - که «ای موضوع العلم»، است، مستغنی نباشد.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: نه، همین را دارد. همه تلاش آقای طباطبایی برای همین است، می‌گوید اگر به ظاهر اخص بود پس بدانید که این به تنهایی عرض ذاتی نیست. یک قضیه مرده‌المحمول داریم که آن قضیه مرده‌المحمول عرض ذاتی آن است که در نهایت هم داشت.

«ثم نقول»: اول مطلب باشد. من پیشنهادم این است که ما چون مقداری ده بیست روز تعطیلی داریم و اگر این مطلب را این وسط بگذاریم از ذهن می‌رود، ما جلسه آینده را هم برهان بخوانیم، این فصل را تمام کنیم اگر خدا توفیق داد تا بعد ببینیم چه می‌شود.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

## فهرست منابع

۱. ر.ک: نهاییه الحکمۃ (العلامۃ الطباطبائی، ج ۱، ص ۲۱).